

تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر نظریه‌های روابط بین‌الملل

سید جلال دهقانی فیروزآبادی*

چکیده

وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ یکی از تحولات سیاسی و بین‌المللی مهم به‌شمار می‌رود. ماهیت فراملی انقلاب اسلامی، موقعیت بین‌المللی ایران و اهمیت راهبردی خلیج فارس و خاورمیانه، حکایت از آن دارد که انقلاب ایران یک رویداد و پدیده بین‌المللی است. هدف این مقاله، پاسخگویی به این پرسش اساسی است که انقلاب اسلامی ایران چه بازتابی در نظریه روابط بین‌الملل داشته است؟ انقلاب اسلامی ایران از طریق ارایه ارزش‌ها، هنجارها، باورها و نظم سیاسی - اجتماعی نوین از یک سو و احیای اسلام سیاسی، بیداری اسلامی، تقویت جنبش‌های اسلامی و برانگیختن واکنش ایدئولوژی‌های معارض از سوی دیگر، نقش تعیین‌کننده‌ای در تضعیف بنیادهای نظری سنتی روابط بین‌الملل و ظهور و توسعه نظریه‌های انقلاب، جنبش‌های اسلامی و دین در چارچوب معناگرایی داشته است.

واژگان کلیدی

انقلاب اسلامی، اسلام سیاسی، جنبش‌های اسلامی، بازتاب انقلاب، معناگرایی.

* استاد دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ دریافت: ۸۹/۲/۶

پذیرش نهایی: ۸۹/۴/۲۰

مقدمه

هر رویداد بزرگ و مهمی در روابط بین‌الملل بر مبنای نظریه‌ای رخ می‌دهد که درمقابل، نظریه‌های موجود را به‌واکنش وامی‌دارد؛ چون نظریه‌های مختلف تحریک می‌شوند تا علل، مبانی، مفروضه‌ها، ایده‌ها و انگاره‌های کانونی این حوادث را توضیح دهند. افزون بر این، بعضی از نظریه‌پردازان نیز تلاش می‌کنند تا قدرت تبیین نظریه‌های موجود را بر پایه این رویدادها بیازمایند. فرایند آزمون و سنجش نظری ممکن است به اصلاح نظریه‌های موجود یا پردازش نظریه‌های جدید بینجامد. اگر نظریه‌های موجود از تبیین تعداد زیادی از وقایع و معضلات بین‌المللی ناتوان باشند، چرخش و تغییر پارادایمی رخ خواهد داد. از این رو، وقوع رویدادهای بزرگ در هر دو سطح عملی و نظری، روابط بین‌الملل را تحت تأثیر قرار می‌دهند که شایسته بررسی است.

وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ یکی از تحولات سیاسی و بین‌المللی مهم به‌شمار می‌رود. ماهیت فراملی انقلاب اسلامی، موقعیت بین‌المللی ایران و اهمیت راهبردی خلیج فارس و خاورمیانه، حکایت از آن دارد که انقلاب ایران یک رویداد و پدیده بین‌المللی است. بنابراین، بحث و بررسی چرایی و چگونگی وقوع انقلاب اسلامی و آثار و بازتاب‌های عملی و نظری آن در روابط بین‌الملل، معقول و منطقی است؛ به‌ویژه مطالعه بازتاب انقلاب اسلامی ایران در نظریه روابط بین‌الملل ضرورت بیشتری دارد؛ زیرا پس از گذشت سه دهه از عمر انقلاب اسلامی ایران، این وجه از آن مغفول مانده است. مهم‌ترین دلیل این غفلت نیز، عدم سازگاری پدیده انقلاب اسلامی ایران با اصول، مبانی و مفروضه‌های نظریه‌های جریان اصلی و حتی انتقادی روابط بین‌الملل بوده است.

هدف این مقاله، واکاوی دلالت‌های نظری و بازتاب انقلاب اسلامی ایران در نظریه روابط بین‌الملل و پاسخگویی به این پرسش اساسی است که انقلاب اسلامی ایران چه بازتابی در نظریه روابط بین‌الملل داشته است؟ سؤال‌های فرعی دیگری که در بطن این پرسش اصلی نهفته عبارتند از: انقلاب اسلامی ایران چه چالشی برای اصول، مبانی و مفروضه‌های

علم روابط بین‌الملل داشته است؟ و نظریه‌های روابط بین‌الملل چه واکنشی نسبت به انقلاب اسلامی داشته‌اند؟

رویکردهای نظری مختلف، پاسخ‌های متفاوتی به این سؤالات داده‌اند. یک دیدگاه فکری، انقلاب اسلامی ایران را فاقد هرگونه بازتاب نظری در روابط بین‌الملل می‌داند. رویکرد نظری دیگر، تأثیرات نظری مستقیم بسیاری برای انقلاب اسلامی ایران در روابط بین‌المللی قائل است. دیدگاه سوم، به‌عنوان فرضیه این پژوهش، آن است که انقلاب اسلامی ایران از طریق ارایه ارزش‌ها، هنجارها، باورها و نظم سیاسی - اجتماعی نوین از یک سو و احیای اسلام سیاسی، بیداری اسلامی، تقویت جنبش‌های اسلامی و برانگیختن واکنش ایدئولوژی‌های معارض از سوی دیگر، نقش تعیین‌کننده‌ای در تضعیف بنیادهای نظری سنتی روابط بین‌الملل و ظهور نظریه‌های معناگرا داشته است.

واکنش نظریه‌های متعارض و مختلف روابط بین‌الملل به پیامدهای جهانی انقلاب اسلامی، یکسان نبوده و نیست؛ چون انقلاب اسلامی و تبعات آن به یک میزان، مبانی، اصول و مفروضه‌های نظریه‌های مختلف را به‌چالش نمی‌کشد، به‌طوری که امکان تبیین پیامدهای انقلاب اسلامی و نقش آن در روابط بین‌الملل در بعضی از نظریه‌ها بیشتر است. همچنین برخی از نظریه‌ها، مانند واقع‌گرایی، توجه کمتری به‌چالش‌های ناشی از انقلاب اسلامی معطوف داشته‌اند و همچنان از این واقعیت‌ها غفلت می‌ورزند، در حالی که بعضی دیگر از نظریه‌های روابط بین‌الملل، ضمن نقد مبانی و مفروضه‌های نظریه‌های دسته اول، توجه بیشتری به تحولات ناشی از انقلاب اسلامی نشان داده‌اند.

با وجود این، همانطور که توضیح داده خواهد شد، باید توجه داشت که رابطه بین نظریه‌های روابط بین‌الملل و انقلاب اسلامی ایران یک رابطه مستقیم و علی نیست، بلکه ایده‌ها، آرمان‌ها و اندیشه‌های انقلاب به‌صورت متغیرهای واسطه‌ای، تحولاتی را پدید آورده‌اند که نظریه‌های روابط بین‌الملل را تحت تأثیر قرار داده‌اند. به‌طور کلی، واکنش و توجه نظریه‌های مختلف به‌چالش‌ها و پیامدهای انقلاب اسلامی در روابط بین‌الملل، در قالب سه

الگوی نقد نظریه‌های جریان اصلی، اصلاح نظریه‌های موجود و پردازش نظریه‌های جدید تجلی یافته است. در ادامه، ضمن واکاوی چگونگی بازتاب و پیامدهای عملی و نظری انقلاب اسلامی در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تأثیر آنها در این سه حوزه نیز بررسی می‌شود.

۱. توسعه نظریه‌های انقلاب در روابط بین‌الملل

انقلاب اسلامی ایران نه تنها نظریه‌های سنتی انقلاب که معطوف به تبیین علل و عوامل و فرایند تکاملی انقلاب‌ها بودند را تحت تأثیر قرار داد، بلکه باعث تقویت نظریه‌پردازی در مورد نقش و تأثیر انقلاب‌ها در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل شد. این ادبیات نظری، دو بعد از انقلاب اسلامی را مورد توجه قرار داده‌اند. نخست، چگونگی تأثیرگذاری انقلاب اسلامی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک دولت انقلابی است. برای نمونه، «فرد هالیدی» با تجزیه و تحلیل سیاست خارجی کشورهای انقلابی، نقش انقلاب‌های بزرگ در روابط بین‌الملل را مورد بررسی نظری قرار داده است. مهم‌ترین ویژگی سیاست خارجی کشورهای انقلابی از جمله جمهوری اسلامی ایران، فراملی‌گرایی به‌معنای پیگیری اهداف آرمان‌هایی فراتر از منافع ملی صرف است؛ به‌گونه‌ای که کشورهای انقلابی، تجدیدنظرطلب بوده و برای تغییر نظم بین‌المللی مستقر و نظام بین‌الملل موجود تلاش می‌کنند. هالیدی، استدلال می‌کند که انقلاب اسلامی ایران حتی بیش از انقلاب‌های روسیه و فرانسه فراملی‌گرا بوده و اهداف فراملی را پیگیری کرده است و به تبع آن اهداف ایدئولوژیک و معطوف به نظم جهانی نیز از منزلت و اولویت بیشتری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخوردار بوده است. (Halliday, Revolution and World Politics)

«رابرت اسنایدر» نیز تلاش کرده است تا سیاست و روابط بین‌الملل را براساس تعارض و تقابل کنش‌گران طرفدار وضع و نظم موجود و بازیگران انقلابی تجدیدنظرطلب تبیین کند. به‌نظر وی، سیاست بین‌الملل تا حد زیادی ناشی از مناقشه کشورهای تجدیدنظرطلب انقلابی با قدرت‌های بزرگ لیبرال و محافظه‌کار در سطح بین‌المللی است.

اسنایدر، به‌ویژه بر نقش انقلاب اسلامی در ایجاد این مبارزه با نظم هژمونیک لیبرال به رهبری آمریکا تأکید می‌ورزد. او انقلاب اسلامی را عامل احیای اسلام سیاسی و شکل‌گیری جنبش‌های اسلامی می‌داند که نظم و نظام بین‌الملل لیبرال سکولار موجود را به‌چالش طلبیده‌اند. (Snyder, The US and Third World Revolutionary States...)

دومین جنبه از انقلاب اسلامی که در نظریه‌های انقلاب در روابط بین‌الملل مورد واکاوی قرار گرفته است، چگونگی بازتاب و صدور آن در سایر جوامع می‌باشد. بسیاری از نظریه‌پردازان تلاش کرده‌اند تا پیامدهای انقلاب اسلامی در محیط‌های متجانس و حتی غیرمتجانس را تبیین نظری کنند. این ادبیات نظری، به‌ویژه در حوزه صدور انقلاب اسلامی ایران، توسعه بیشتری یافته است؛ به‌طوری که فرضیه‌ها و نظریه‌های مختلفی درباره ماهیت، معنا، مفهوم، سیاست‌ها و ابزارهای صدور انقلاب اسلامی پردازش و ارایه شده است. از جمله می‌توان به کتاب «انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن»، ویراسته «جان اسپوزیتو» اشاره کرد که تعدادی از صاحب‌نظران مسایل ایران، آثار و پیامدهای انقلاب اسلامی را مورد بررسی قرار داده‌اند. (Ramazani, Revolutionary Iran: ...; Esposito, The Iranian Revolution...)

تأکید و توجه به تأثیر و نقش انقلاب از جمله انقلاب اسلامی، به‌عنوان یک تحول و ویژگی داخلی کشورها در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، با اصول و مفروضه‌های پارادایم واقع‌گرایی، اعم از کلاسیک و ساختاری، تعارض دارد؛ زیرا واقع‌گرایی کلاسیک، سیاست داخلی را جدای از سیاست خارجی می‌پندارد و اهمیت عوامل داخلی بر سیاست خارجی را انکار می‌کند. این نظریه، منکر آن است که انقلاب‌ها سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار دهند. واقع‌گرایی، ادعا می‌کند که کشورها فارغ از ایدئولوژی‌ها و ارزش‌هایی که دارند، در پی کسب منافع ملی و پیشینه‌کردن قدرت خود هستند. در واقع، انقلاب آرمان‌ها و ارزش‌های انقلابی، ماسک و پوششی برای تعقیب منافع ملی بوده و تأثیر چندانی بر روابط بین‌الملل و نظام بین‌الملل ندارند. (Morgenthau, Politics Among Nations)

نواقح‌گرایی نیز اصالت را به ساختار نظام بین‌الملل به‌معنای چگونگی توزیع قدرت

بین بازیگران دولتی داده و نقش مستقلی برای کارگزاران قائل نیست. از این رو، براساس منطق جبرگرایی واقع‌گرایی ساختاری، هیچ تفاوتی بین کشورهای انقلابی و غیرانقلابی در سیاست خارجی وجود ندارد؛ چون هر دوی آنها در پی تأمین امنیت در نظام بین‌الملل آنارشیک هستند. براین اساس، «والتز» در اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی در اوج انقلاب‌های جهان سوم، ادعا کرد که «چریک‌های انقلابی، جنگ‌های داخلی را می‌برند، نه جنگ‌های بین‌المللی و هیچ جنگ داخلی قادر نیست موازنه قوای جهانی را برهم زند، مگر اینکه در روسیه یا آمریکا رخ دهد.» (Waltz, Theory of International Politics: ۲۰۵)

بنابراین، واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی، قادر به تبیین تأثیرگذاری انقلاب اسلامی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و پیامدهای آن در روابط بین‌الملل نیستند؛ چون هیچ کدام از این دو نظریه تلاش نمی‌کند تا سیاست خارجی کشورهای انقلابی، از جمله جمهوری اسلامی را به ریشه‌های اجتماعی و علل و عوامل ساختاری در داخل آنها ربط داده و توضیح دهند که چه انقلاب‌هایی پیامدها و بازتاب‌های بین‌المللی دارند. به‌ویژه این دو نظریه نقش ساختارهای غیرمادی و ایده‌ها و انگاره‌های انقلابی در سیاست خارجی کشورهای انقلابی را نادیده می‌گیرند. در نتیجه، بعضی از واقع‌گرایان در تلاش برای رفع این ایراد و اشکال واقع‌گرایی، به نقش و تأثیر ایده‌ها و انگاره‌ها در سیاست خارجی کشورها و بازیگران انقلابی اعتراف کرده‌اند. (Brenner, In Search of Monsters...: ۵۲۵)

۲. پردازش نظریه‌های اسلام سیاسی

احیا و تقویت نقش اسلام به‌عنوان یک نیروی سیاسی تأثیرگذار در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل در اثر پیروزی انقلاب اسلامی، نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل به‌ویژه واقع‌گرایی را با چالش جدی مواجه کرد؛ به‌گونه‌ای که ناتوانی این نظریه در توضیح این متغیر غیرمادی از یک سو و تلاش بعضی دیگر از رویکردها برای تبیین این پدیده از سوی دیگر، به شکل‌گیری مجموعه‌ای از تبیینات نظری انجامید که می‌توان نظریه اسلام سیاسی نامید. هدف این دسته از نظریه‌ها، تعلیل و تحلیل نقش سیاسی اسلام به‌عنوان یک گفتمان

سیاسی و نظام ارزشی و فرهنگی در روابط بین‌الملل و سیاست به‌طور کلی است؛ به‌گونه‌ای که حجم وسیعی از ادبیات نظری روابط بین‌الملل در سال‌های اخیر به تجزیه و تحلیل معانی و مفاهیم مختلف اسلام سیاسی اختصاص یافته است. به‌ویژه، چالش اسلام سیاسی با نظم سیاسی لیبرال - سکولار در چارچوب یک تهدید امنیتی نسبت به نظم و امنیت بین‌المللی، مورد تأکید و تحلیل قرار گرفته است.

اغلب رویکردهای نظری، در غالب هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی سکولار حاکم بر روابط بین‌الملل به تبیین و تحلیل اسلام سیاسی می‌پردازند. این امر باعث می‌شود تا اولاً، از نگاه «برون اسلامی»، به توضیح اسلام سیاسی مبادرت شود و ثانیاً، با نادیده‌انگاشتن آثار مثبت، تأثیرات منفی آن در عرصه بین‌المللی مورد توجه قرار گیرد، به‌گونه‌ای که بر اساس منطق هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی سکولاریزم، نقش و تأثیر اسلام سیاسی در عرصه بین‌المللی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد نه بر اساس منطق درونی نظام معنایی و ارزشی اسلام به‌عنوان یک دین جهان‌شمول. در واقع، مفهوم‌بندی اسلام، در چارچوب رویکرد امنیتی و سیاست قدرت، محور قرار می‌گیرد. در نتیجه، نقش و کارکرد اسلام سیاسی، بر مبنای چگونگی تأثیرگذاری بر مفاهیم و موضوعات کانونی روابط بین‌الملل، یعنی قدرت، نظم، امنیت، هویت و توسعه، بررسی و ارزیابی می‌شود.

بنابراین، اسلام سیاسی، تنها به‌عنوان واکنشی سیاسی نسبت به‌نوسازی، تجلی و اظهار ثانویه منافع مادی بنیادی و از طرفی احیا و تقویت ناپهنگام و بی‌موقع سنت‌های بومی تلقی و تعلیل می‌شود. (۱۲-۵ : ... Shakman Hurd, Plitical Islam and ...)

از این‌رو، هالیدی، ظهور اسلام سیاسی را معلول رد و طرد مدرنیته سکولار آمیخته با سیاست ملی‌گرایی افراطی و دولت‌نوسازی‌کننده می‌داند. (۱۲۲ : ... Halliday, The Middle East in ...)

«بسام تیبی» نیز آن‌را واکنشی نسبت به نظم سکولار - لیبرال غربی در قالب شورش علیه غرب برای استقرار نظم اسلامی بین‌المللی تلقی می‌کند. (۸۵۷ : ... Tibi, Post- Bipolar Order in Crisis...)

اسپوزیتو، احیای اسلام سیاسی را ناشی از شکست، ناکامی و بی‌اعتباری ایدئولوژی‌های سکولاری چون ملی‌گرایی و پان‌عربیسم می‌داند که سبب گرایش و توسل به اسلام به‌عنوان ایدئولوژی

بدیل و جایگزین شده است. (۲۰ : Esposito, Political Islam: Revolution, ...). بر همین اساس، «راجر اُون» استدلال می‌کند که اسلام سیاسی، واکنش و پاسخی به شکست ایدئولوژی‌ها و راهبردهای توسعه‌گرای سکولار بوده است که رژیم‌های در حال توسعه در جهان اسلام برای کسب مشروعیت خود به کار برده‌اند. (۱۵۶: Own, Power and Politics in ...). به‌طور خلاصه، براساس این تعریف و تلقی، اسلام سیاسی، معلول واکنش کشورها و جوامع اسلامی به مدرنیته و شرایط نامناسب و ناعادلانه سیاسی - اقتصادی قلمداد می‌شود.

اگرچه نقش این عوامل در ظهور اسلام سیاسی را نمی‌توان انکار کرد، اما تنها علل آن نیز نمی‌باشند، بلکه همان‌گونه که «الیزابت شاکمن هرد» استدلال می‌کند، (Shakman Hurd, Political Islam and International Relations: ۷) اسلام سیاسی، یک گفتمان سیاسی مدرنی است که به‌عنوان یادگفتمان لیبرالیسم و سکولاریزم، مفروضه‌های بنیادی آنها درباره دین و دولت را به‌چالش کشیده و خارج از قلمرو هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی آن عمل می‌کند. بنابراین، اسلام سیاسی در چارچوب معرفت‌شناسی و محدوده تبیینی نظریه سکولار روابط بین‌الملل نمی‌گنجد و نظریه‌های رایج و حاکم در روابط بین‌الملل، از قدرت تبیین اسلام سیاسی به‌عنوان یک گفتمان سیاسی غیرغربی در مورد نظم سیاسی در حوزه‌های داخلی و بین‌المللی برخوردار نیستند.

ظهور اسلام سیاسی به‌عنوان یک نیروی تعیین‌کننده در روابط بین‌الملل، مبنا و مفروض اصلی کلیه نظریه‌های سکولار روابط بین‌الملل مبنی بر عدم تأثیرگذاری دین بر تحولات و نتایج بین‌المللی را نقض و باطل می‌سازد؛ چون هیچ کدام از این نظریه‌ها، نقش تعیین‌کننده‌ای برای دین در سیاست بین‌الملل قائل نیستند. پارادایم واقع‌گرایی، اعم از کلاسیک و ساختاری، به‌طور کلی نقش علی عناصر و ساختارهای غیرمادی، ایده‌ها و انگاره‌ها را در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل انکار می‌کند؛ زیرا کشورها، فارغ از ایدئولوژی و نظام ارزشی حاکم بر آنها، درصدد تأمین منافع ملی خود و بیشینه‌سازی قدرت می‌باشند، لذا اسلام، پوششی برای تعقیب و تأمین منافع و قدرت ملی در نظام بین‌الملل آنارشیک قلمداد می‌شود. نظریه‌های لیبرال مانند صلح دموکراتیک و نهادگرایی نولیبرال نیز، گرچه نقش مستقلی

برای ارزش‌ها و هنجارها در روابط بین‌الملل قائلند، ولی انحصاراً بر ارزش‌ها و هنجارهای لیبرالی به‌عنوان عوامل ثابت‌بخش در نظام بین‌الملل تأکید می‌ورزند. (نک: دهقانی فیروزآبادی، تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل) مکتب انگلیسی که حد واسط لیبرالیسم و رئالیسم است و برای جمع بین اصول و مفروضه‌های این دو پارادایم تلاش می‌کند نیز، در تبیین ظهور و نقش اسلام سیاسی با مشکل روبرو است؛ چون برخلاف ادعا و انتظار این نظریه، جامعه بین‌المللی براساس ارزش‌ها و هنجارهای مشترک جهانی با چالش اسلام سیاسی که بر ارزش‌ها و هنجارهای متفاوتی استوار است، مواجه می‌باشد. (Dunne, Inventing International Society...)

نظریه سازه‌نگاری، به‌علت قائل بودن نقش تکوینی برای ارزش‌ها، ایده‌ها و انگاره‌ها در قالب ساختارهای غیرمادی، با چالش کمتری از سوی اسلام سیاسی مواجه است؛ زیرا در چارچوب این نظریه، امکان پرداختن به نقش تکوینی و تعیین‌کننده اسلام سیاسی وجود دارد، اما این نظریه نیز بدون ایراد و اشکال نیست؛ چون سازه‌نگاری بر ساختارهای اجتماعی و غیرمادی ساخته دست بشر و اجتماع انسانی تأکید می‌ورزد، در حالی که دین اسلام، ماهیتی استعلایی و الهی دارد. فراتر از این، سازه‌نگاری قادر به تبیین علل و عوامل ظهور اسلام‌گرایی و اسلام سیاسی در دوران معاصر نیست. (Wendt, Social Theory of International Politics)

نظریه‌های مارکسیستی نیز با توجه به هستی‌شناسی مادی خود، نقش و جایگاهی برای مذهب به‌طور عام و اسلام به‌طور خاص قائل نیستند. نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت هم، علی‌رغم نقد پروژه روشنگری و مدرنیته در تأمین آرمان‌های بشر از طریق عقل ابزاری، علم تجربی و فناوری، ماهیتی سکولار دارد و قائل به جدایی دین از سیاست بین‌الملل است. (Devetak, Postmodernism...) سرنجام، پست‌مدرنیسم نیز مانند دیگر نظریه‌های روابط بین‌الملل، بیش از حد، سکولاریست بوده و به‌ازبین‌رفتن نقش مذاهب الهی و سنتی از جمله اسلام باور و امید دارد.

ظهور انواع و اشکال مختلف اسلام سیاسی، ناشی از انقلاب اسلامی ایران، به‌عنوان یک نیرو و عامل تعیین‌کننده و تأثیرگذار در سیاست بین‌الملل، فرصت مناسبی را برای بازنگری و

اصلاح اصول و مفروضه‌های نظریه‌های روابط بین‌الملل سکولار فراهم می‌سازد تا نظریه روابط بین‌الملل از طریق بازتعریف مفاهیم و تعاریف خود، بتواند معنا و مفهوم سیاست در گفتمان‌های غیرغربی و غیرسکولار را به رسمیت بشناسد و براساس منطق آنها به ارزیابی آنها بپردازد؛ زیرا یکی از مهم‌ترین موانع تدقیق و تأمل عاقلانه در سیاست بین‌الملل غربی، احساس صحت، دقت، طبیعی و بی‌طرف بودن دیدگاه‌ها و نظرات خود و نادرست و غیرطبیعی دانستن باورها و مفروضات دیگران است.

۳. رویکردهای نظری به نقش جنبش‌های اسلامی در روابط بین‌الملل

تکوین، توسعه و تکثیر جنبش‌های اسلامی در اثر پیروزی انقلاب اسلامی از یک سو، مهم‌ترین چالش را برای نظریه روابط بین‌الملل ایجاد کرده است، اما از دیگر سو، بیشترین و بهترین فرصت را برای بازنگری و بازتعریف مفروضه‌های کانونی نظریه‌های رایج در روابط بین‌الملل را نیز فراهم ساخته است. این چالش و فرصت توأمان به‌ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، به‌قدرت رسیدن حماس در فلسطین، جنگ ۳۳ روزه لبنان و ۲۲ روزه غزه به اوج خود رسید؛ زیرا در هر چهار مورد، جنبش‌های اسلامی به‌معنای عام در کانون و مرکز روابط بین‌الملل قرار داشتند، به‌گونه‌ای که بعضی از اندیشمندان بر این باورند که همان‌گونه که پایان جنگ سرد موجب بازنگری و اصلاح مفروضه‌ها و گزاره‌های نظریه‌های موجود و پردازش نظریه‌های نوین شد، نقش‌آفرینی جنبش‌های اسلامی، به‌ویژه عملیات القاعده در سطح بین‌المللی، متضمن و مستلزم بازتعریف و ارایه نظریه‌های جدیدی خواهد بود. (Brenner, Ibid: ۵۲۵)

سه ویژگی کنشگری جنبش‌های اسلامی در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای، بازتاب قابل ملاحظه‌ای در نظریه‌ها و ادبیات نظری روابط بین‌الملل داشته است که عبارتند از: اول، این جنبش‌ها بازیگران غیردولتی هستند. دوم، دین، ایدئولوژی، ایده‌ها و انگاره‌ها نقش تعیین‌کننده و مقومی در تکوین، توسعه و تعریف اهداف و آرمان‌های آنها ایفا می‌کند. سوم، انگیزه‌های رفتاری و راهبرد این جنبش‌ها در پیگیری اهداف و آرمان‌های غیرمادی است. واکنش نظریه‌ها و تلاش نظریه‌پردازان برای توجیه و تبیین این سه محور را که منجر به تولید ادبیات

نظری درباره پدیده جنبش‌های اسلامی و نقش آنها در روابط بین‌الملل شده است، می‌توان به چهار رهیافت گفتمان تروریسم، معناگرایی، ساختارگرایی رادیکال و انقلاب‌گرایی تقسیم کرد. (Snyder, September ۱۱ and IR)

۳-۱. گفتمان تروریسم

گفتمان تروریسم، تحت تأثیر سیاست خارجی آمریکا و منافع و اهداف آن در روابط بین‌الملل، (Smith, The United States and the Discipline of ... : ۶۷-۸۵) با یکسان‌پنداری جنبش‌های اسلامی با گروه‌های تروریستی و پیوندزدن آنها به تروریسم بین‌المللی به بحث و بررسی نقش آنها در روابط بین‌الملل می‌پردازد. در این گفتمان، بر رفتار ستیزه‌جویانه و ضددمونیک جنبش‌های اسلامی تأکید می‌شود که به مبارزه با نظم و نظام بین‌الملل مستقر و کانون‌های قدرت آن می‌پردازند. به‌ویژه مقابله و مبارزه این جنبش‌ها با آمریکا، اسرائیل و رژیم‌های محافظه‌کار عرب در خاورمیانه مورد تأکید قرار می‌گیرد. از این‌رو، جنبش‌های اسلامی به‌عنوان تهدید امنیتی علیه نظم و امنیت بین‌المللی تلقی می‌شوند که در چارچوب مبارزه با تروریسم باید با آنان به‌عنوان مظهر تروریسم مذهبی مقابله و جنگ کرد. (Hoffman, Inside Terrorism; Pype, Dying to Win; Stern, Terror in ...)

گفتمان تروریسم در مطالعه نقش و کارکرد جنبش‌های اسلامی، بیشتر در قالب پارادایم واقع‌گرایی پردازش شده است؛ چون با توجه به تأکید واقع‌گرایی بر بقا و امنیت در نظام بین‌الملل آنارشیک، امکان تبیین و توضیح عملکرد این جنبش‌ها فراهم می‌شود. طیف غالب این مطالعات واقع‌گرا، جنبش‌های اسلامی و راهبرد ضدآمریکایی آنان را معلول سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه مبنی بر حمایت از اسرائیل و رژیم‌های محافظه‌کار عرب قلمداد می‌کنند. (Walt and Mearsheimer, The Israeli Lobby)

گفتمان تروریسم در مطالعه جنبش‌های اسلامی در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی، چند ایراد و اشکال اساسی دارد. اول، جنبش‌های اسلامی بر خلاف مفروض بنیادی گفتمان تروریسم،

گروه‌های تروریستی نیستند. دوم، اگرچه واقع‌گرایی قادر است به تبیین جنبش‌های اسلامی به‌عنوان تهدیدی امنیتی بپردازد، اما ماهیت غیردولتی این جنبش‌ها، در تعارض با مفروض دولت‌محوری این پارادایم است. سوم، نقش تعیین‌کننده ایدئولوژی اسلامی در تکوین جنبش‌های اسلامی و شکل‌دهی به انگیزه‌های آنان نیز، با هستی‌شناسی مادی‌گرا و خردگرایی واقع‌گرایی تناقض و تعارض دارد. در نتیجه، بعضی از واقع‌گرایان، بازنگری و اصلاح مفروضه دولت‌محوری و توجه به نقش بازیگران غیردولتی و ایده‌ها و انگاره‌ها در سیاست بین‌الملل را ضروری می‌پندارند. (Brenner, Ibid)

۳-۲. معناگرایی

رهیافت معناگرا در توضیح تکوین، توسعه، اهداف و عملکرد جنبش‌های اسلامی بر ساختارهای غیرمادی، انگاره‌ها، ایده‌ها، ایدئولوژی و آموزه‌های اسلامی تأکید می‌کند. اما این دسته از نظریه‌ها نیز به ماهیت ستیزه‌جو و رفتارهای تهاجمی و تقابلی جنبش‌های اسلامی در مبارزه با ارزش‌ها و هنجارهای لیبرال و سکولار حاکم بر روابط بین‌الملل و تلاش برای استقرار نظم اسلامی مبتنی بر نظام ارزشی اسلام می‌پردازند. از منظر این نظریه‌ها، هدف نهایی جنبش‌های اسلامی، اسلامی کردن نظم وستفالیایی سکولار از طریق جایگزینی آن با نظم الهی، دولت - ملت با نظام اسلامی، دموکراسی با نظام شورایی، قانون موضوعه و قانونگذاری بشری با شریعت اسلامی و حاکمیت ملی و مردمی با حاکمیت الهی است.

(Philpott, The Challenge of September ۱۱ to Secularism in ...: ۸۹)

نظریه‌های سازه‌انگاری، لیبرالیسم، نولیبرالیسم، مکتب انگلیسی و برخورد تمدن‌ها در چارچوب معناگرایی قرار می‌گیرند. براساس سازه‌انگاری، اسلام و ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی از طریق تکوین هویت اسلامی این جنبش‌ها، به منافع و اهداف آنها شکل می‌دهد و این در تقابل با هویت سکولار و ارزش‌های لیبرال - ملت - دولت قرار دارد که نظام بین‌الملل بر آن استوار است. از این‌رو، چالش و تقابل جنبش‌های اسلامی با نظام و نظم بین‌المللی مبنی بر هنجارهای سکولار، بیش از آن که ناشی از علل و انگیزه‌های مادی باشد، برخاسته از

نظام ارزشی و هویت اسلامی آنهاست. گرچه سازه‌نگاری قادر به تبیین هویت و انگیزه‌های اسلامی این جنبش‌هاست، اما توجهی به علل و شرایط شکل‌گیری و ظهور آنها ندارد.

(Hinnebusch, The Politics of Identity in ...: ۱۵۱-۱۷۱)

نظریه‌های لیبرال به معنای عام نیز، به علت قائل بودن نقش مستقل برای ارزش‌ها، هنجارها، نهادها و سازمان‌های غیردولتی در روابط بین‌الملل، قادر به تبیین نقش جنبش‌های اسلامی در روابط بین‌الملل هستند، اما مهم‌ترین ایراد این نظریه‌ها آن است که انحصاراً به بحث و بررسی لیبرالیسم و ارزش‌ها و هنجارهای لیبرال به عنوان عامل ثبات و امنیت در روابط بین‌الملل می‌پردازند، در حالی که تقابل و تعارض جنبش‌های اسلامی با نظم لیبرال، حاکی از آن است که لیبرالیسم خود یک عامل منازعه و مناقشه در روابط بین‌الملل می‌باشد.

مکتب انگلیسی نیز که بر جامعه بین‌المللی مبتنی بر ارزش‌ها و هنجارهای مشترک لیبرال - سکولار جهان‌شمول تأکید می‌ورزد، جنبه‌ها و رفتارهای تقابلی جنبش‌های اسلامی با این ارزش‌ها و هنجارها را مورد توجه قرار می‌دهد. از منظر این نظریه، جنبش‌های رادیکال اسلامی، مبانی ارزشی و هنجاری جامعه بین‌المللی را به چالش کشیده‌اند؛ این جنبش‌ها قواعد و قوانین حاکم بر روابط بین‌الملل را نامشروع می‌پندارند و معتقدند باید قانون الهی جایگزین آنها شود و سازمان‌های بین‌المللی نیز ابزار دست قدرت‌های کافر و ظالم هستند که باید ملغی و منحل شوند. از این رو، مبارزه جنبش‌های اسلامی با آمریکا، اسرائیل و رژیم‌های محافظه‌کار در جهان اسلام، تجلی مخالفت با نظم و جامعه بین‌المللی موجود است. (Mendelsohn, Sovereignty Under Attack...)

نظریه برخورد تمدن‌ها، جامع‌ترین رویکردی است که در مورد اسلام سیاسی و جنبش‌های اسلامی به نظریه‌پردازی پرداخته است. «ساموئل هانتینگتون» استدلال می‌کند که پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی، جنگ و مناقشه اصلی در روابط بین‌الملل، میان کشورها و قدرت‌های بزرگ نخواهد بود، بلکه منازعه بین تمدن‌ها به وقوع خواهد پیوست. جهانی‌شدن، باعث فرسایش و کاهش اهمیت ملت-دولت به عنوان تنها مرجع

وفاداری می‌شود و افراد، هویت خود را بر اساس تمدن‌ها تعریف و تعیین می‌کنند. ارزش‌های فرهنگی به‌ویژه ارزش‌های دینی، جایگزین ایدئولوژی‌ها به‌عنوان منشأ و منبع مناقشه می‌شوند. به‌نظر وی، با توجه به سابقه تاریخی روابط اسلام و غرب، احتمال برخورد بین این دو تمدن، بیش از دیگر تمدن‌هاست. هانتینگتون، تصریح می‌کند که:

نظریه من این است که سرچشمه بنیادی برخورد در این دنیای نو، در درجه اول، ایدئولوژیک یا اقتصادی نخواهد بود؛ جدایی اصلی میان انسان‌ها و سرچشمه برخورد، فرهنگی خواهد بود. برخوردهای عمده در سیاست جهانی، میان کشورها و گروه‌های متعلق به تمدن‌های مختلف روی خواهد داد و برخورد تمدن‌ها بر سیاست جهانی حاکم خواهد شد. (۲۲: ...، The Clash of ... (Huntington)

بنابراین، تقابل جنبش‌های اسلامی با نظم و نظام بین‌المللی تحت سلطه غرب، تجلی و نمود برخورد تمدنی بین اسلام و غرب تلقی و قلمداد می‌شود.

۳-۳. ساختارگرایی رادیکال

نظریه‌های مارکسیستی یا ساختارگرایی رادیکال نیز به واکاوی علل و انگیزه‌های جنبش‌های اسلامی در روابط بین‌الملل، به‌ویژه مقابله با نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم آمریکا پرداخته‌اند. ساختارگرایان، استدلال می‌کنند که جنبش‌های ضد‌هژمونیک اسلامی، معلول ماهیت نظام سرمایه‌داری و ساختارهای سلطه و سرکوب در چارچوب امپریالیسم هستند؛ زیرا نظام ناعادلانه و تبعیض‌آمیز سرمایه‌داری، سبب استثمار کشورهای در حال توسعه، توسط قدرت‌های امپریالیستی شده است. بنابراین، جنبش‌های اسلامی و مبارزه آنان با نظام سرمایه‌داری و آمریکا، واکنشی طبیعی به امپریالیسم است. (۴: Snyder, September ۱۱ and IR) گروه دیگری از ساختارگرایان، جنبش‌های اسلامی را معلول فرآیند، کنش و واکنش مناسبات مناقشه‌آمیز شمال - جنوب می‌پندارند. از این‌رو، جنبش‌های اسلامی و استراتژی تهاجمی آنها نسبت به غرب و آمریکا، پاسخی به سیاست‌های امپریالیستی و تجاوزکارانه قدرت‌های استثمارگر غربی است. (۹/۱۱، Chomsky) سیاست‌های امپریالیستی و مداخله‌گرانه

استثمارگران غربی، به‌ویژه آمریکا و انگلیس در جهان اسلام و خاورمیانه، مهم‌ترین عامل شکل‌گیری و رفتار تهاجمی جنبش‌های اسلامی علیه این قدرت‌ها است. سومین دسته از ساختارگرایان، جنبش‌های رادیکال اسلامی، به‌ویژه القاعده را معلول سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد می‌دانند. به‌نظر آنان، آمریکا به‌منظور مقابله با نفوذ کمونیسم و شوروی در کشورهای اسلامی به خصوص افغانستان، دست به تشکیل و حمایت از این جنبش‌ها زد. (Mamdani, Good Muslim, Bad Muslim) گرچه این تحلیل درباره القاعده صادق است، اما در مورد سایر جنبش‌های اسلامی صدق نمی‌کند. افزون بر این، بعضی معتقدند که القاعده حاصل طرح و برنامه آمریکا مبنی بر حمایت از طالبان به‌عنوان رقیب و پادگفتمان انقلاب اسلامی ایران بوده است.

۳-۴. انقلاب‌گرایی

چهارمین رویکرد نظری، ظهور جنبش‌های اسلامی به‌عنوان حرکت‌های انقلابی را براساس ماهیت انقلابی آنها و در چارچوب نظریه‌های انقلاب‌های جهان سوم، تحلیل می‌کند. از منظر این رهیافت، جنبش‌های اسلامی، تجلی تقابل بازیگران تجدیدنظرطلب انقلابی با مظاهر و مراکز قدرت در نظام بین‌الملل و بازیگران طرفدار وضع موجود است. به‌ویژه جنبش‌های اسلامی، بیانگر تشکل و تجسم نیروهای انقلابی مسلمان در مبارزه با کانون لیبرال نظام بین‌الملل محافظه‌کار هستند. (Snyder, September ۱۱ and IR)

بنابراین، قائلین به این رویکرد نظری، ریشه و عامل اصلی تکوین و توسعه جنبش‌های اسلامی را انقلاب اسلامی ایران می‌پندارند. به‌نظر آنان، انقلاب اسلامی ایران که باعث سرنگونی یکی از متحدین استراتژیک آمریکا در منطقه خاورمیانه و سپس تأسیس حکومت اسلامی در ایران شد، الگویی برای سایر مسلمانان شد تا برای ایجاد دولت اسلامی دست به مبارزه بزنند. افزون بر این، مبارزه جمهوری اسلامی ایران با آمریکا نیز جنبش‌های اسلامی را ترغیب به پیروی از حرکت ضدآمریکایی آن کرده است. از این‌رو، شکل‌گیری و مبارزه جنبش‌های اسلامی حزب‌الله، حماس و جهاد اسلامی با اسرائیل و تقویت و تشدید

مخالفت اخوان المسلمین با رژیم مصر و سرانجام ظهور القاعده، ناشی از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تأسیس جمهوری اسلامی ایران بوده است. (Berman, Islamism,)
(Revolution and Civil Society)

براساس این نظریه، حتی ظهور القاعده و مبارزه آن با آمریکا نیز یکی از بازتاب‌های انقلاب اسلامی ایران بوده است؛ زیرا پیروزی انقلاب اسلامی ایران سبب حضور و مداخله گسترده آمریکا در خاورمیانه برای تأمین امنیت اسرائیل و متحدین محافظه‌کار عربش شد. این مداخله‌گری گسترده، نارضایتی اسلام‌گرایان را برانگیخت و آنان را به مبارزه با آمریکا در حکومت‌هایشان تحریک کرد. به‌ویژه، حضور نیروهای آمریکایی در عربستان برای دفاع از رژیم آل سعود، ملی‌گرایی مذهبی اسلام‌گرایان رادیکال را تشدید کرد که در قالب گروه ضدآمریکایی القاعده تشکل و تجسم یافت. (Snyder, September ۱۱ and IR:۳)

۴. نظریه‌پردازی در مورد دین

بی‌تردید، یکی از مهم‌ترین آثار و پیامدهای انقلاب اسلامی ایران، احیای نقش دین در روابط بین‌الملل است؛ زیرا اولاً، انقلاب اسلامی به تأسیس جمهوری اسلامی ایران انجامید که بر اساس آموزه‌های یک دین الهی استوار شده و رفتار می‌کند. ثانیاً، در اثر انقلاب اسلامی، جنبش‌های اسلامی تقویت و توسعه یافته که نقش تعیین‌کننده‌ای در روابط بین‌الملل ایفا می‌کنند و سرانجام در اثر این تحولات، اسلام به صورت یک نیرو و متغیر اساسی در روابط بین‌الملل در آمده است.

بازگشت دین به عرصه روابط بین‌الملل به‌عنوان یک عامل تعیین‌کننده، نظریه روابط بین‌الملل را با چالش ماهوی و جوهری مواجه ساخت؛ زیرا بنیان رشته روابط بین‌الملل و به تبع آن نظریه‌های روابط بین‌الملل بر گفتمان سکولاریزم استوار شده است. از این‌رو، نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل برای توجیه و توضیح عامل دین در شکل‌دهی به مناسبات بین‌المللی به صورت‌بندی‌ها و مفهوم‌پردازی‌های متعدد و متفاوتی پرداخته‌اند.

مفهوم‌بندی دین در نظریه‌های روابط بین‌الملل بر پایه معانی و تلقی‌های مختلف از آن صورت می‌گیرد؛ چون دین و مذهب به معانی و مفاهیم مختلفی در نظریه‌های روابط بین‌الملل به کار می‌رود. اول، دین به معنای مجموعه‌ای از باورها در مورد علت و غایت هستی است که مشروط، مخلوق و معلول نیست. (Clouser, *Knowing with the Heart...*: ۱۱-۴۲) باورها و اعتقادات دینی بر سه مفروض کانونی استوار است. وجود یک خالق و قدرت‌های فوق‌طبیعی و متافیزیکی. این قدرت‌ها ابعادی از زندگی بشر را کنترل می‌کنند که خود بازیگران اجتماعی معمولی و متعارف، قادر به کنترل آنها نیستند؛ بازیگران اجتماعی ممکن است به این قدرت‌ها معرفت و دسترسی پیدا کنند. (Riesebrodt, *Religion in Global Perspective...*: ۶۰۱)

دوم، دین به مثابه اجتماع مؤمنان و معتقدان و سازمان‌ها، نهادها، کردارها و رویه‌هایی که حول باورهای دینی شکل می‌گیرد، تعریف می‌شود. در واقع، دین بر اساس تجلیات عینی آن در جامعه و نه کارکرد ایدئولوژیکی و غیرمادی آن مورد توجه قرار می‌گیرد. سوم، دین در چارچوب مفاهیم و مقولات دیگری چون تمدن، فرهنگ و هویت، تعریف شده و مفهوم‌بندی می‌شود. چهارم، دین به عنوان یک گفتمان سیاسی، به معنای مجموعه‌ای از گزاره‌ها، مفاهیم و مقولات که از نظر منطقی مرتبط به هم هستند، در قالب یک نظام معنایی و دلالت مستقل تعریف می‌شود که به پدیده‌های اجتماعی معنا بخشیده و امکان‌پذیر می‌سازد و پنجم، دین به صورت یک سازه تحلیلی برای برجسته کردن اعتقادات، کردارها و اجتماعات دینی در روابط بین‌الملل نیز به کار می‌رود. (Thomas, *The Global Resurgence of Religion and ...*)

براین اساس، نظریه‌پردازی در مورد دین، در چارچوب پنج‌گونه مفهوم‌بندی از آن در روابط بین‌الملل صورت گرفته است. به عبارت دیگر، نظریه‌های روابط بین‌الملل بر پایه پنج نوع رابطه منطقی بین دین و روابط بین‌الملل به مفهوم‌بندی پرداخته‌اند. ۱. تعریف و تصور دین به عنوان یک مسأله و تهدید امنیتی. ۲. تلقی دین به صورت بخشی از روابط بین‌الملل در قالب مفهوم فرهنگ. ۳. دین به عنوان جوهر، اساس و کانون روابط بین‌الملل. ۴. دین به مثابه گفتمان و نظام معنایی حاکم بر روابط بین‌الملل. ۵. مفهوم‌بندی در چارچوب الهیات سیاسی بین‌الملل. (Silva, *Conceptions of Religion by International Relations*)

۴-۱. دین به‌مثابه تهدید امنیتی

در این مفهوم‌بندی، دین به‌عنوان یک عنصر و عامل خارج از قلمروی روابط بین‌الملل، به صورت یک تهدید امنیتی نسبت به نظم و امنیت بین‌الملل تعریف می‌شود. در این رویکرد سیاست‌محور، براساس نوعی سلسله مراتب، روابط بین‌الملل اولویت و اهمیت می‌یابد و دین در ذیل آن تعریف و تبیین می‌شود به‌گونه‌ای که چگونگی تأثیرگذاری منفی دین در مسایل و موضوعات کانونی روابط بین‌الملل مانند قدرت، نظم، امنیت، هویت و توسعه در قالب مفاهیمی چون افراط‌گرایی، بنیادگرایی و تروریسم مذهبی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اکثر ادبیات نظری در روابط بین‌الملل، براساس این مفهوم‌بندی از دین و مذهب به‌واکاوی نقش این متغیر برون‌گفتمانی در سیاست خارجی، امنیت ملی، نظم و امنیت بین‌المللی و قدرت ملی پرداخته‌اند. (Thomas, Religion and International Relations...; Weinberg)
(and Pedahzur, Religious Fundamentalism and Political Extremism
رهیافت و پارادایم قدرت و امنیت‌محور واقع‌گرایی، بیشترین تأکید و تمرکز را بر این معنا و مفهوم از دین به‌عنوان تهدید امنیتی دارد، به‌طوری که دین و مذهب را ابزاری برای پیگیری اهداف و منافع ملی و مادی در دست دولت‌ها و گروه‌های ستیزه‌جو تلقی می‌کند که نظم و امنیت بین‌المللی را تهدید و به‌چالش می‌کشند. اما نظریه‌های دیگری مانند سازه‌نگاری که بر نقش مستقل ایده‌ها و انگاره‌های فرهنگی و دینی تأکید می‌ورزند نیز، دین را عامل منازعه و جنگ در روابط بین‌الملل تلقی می‌کنند. (Hasenclever
and Rittberger, Does Religion Make a Difference?...: ۱۰۷-۱۴۵

این‌گونه مفهوم‌بندی از دین، مستلزم و نیازمند اصلاحات ماهوی و عمیق در اصول و مبانی فرانظری نظریه‌های روابط بین‌الملل نیست، به‌طوری که امکان توضیح و تبیین نقش تهدیدآمیز دین در روابط بین‌الملل در چارچوب هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خردگرا و روش‌شناسی اثبات‌گرای نظریه‌های جریان اصلی، یعنی واقع‌گرایی و لیبرالیسم نیز امکان‌پذیر است؛ چون منطق دین به‌منطق سیاست قدرت و منفعت مبنی بر به‌کارگیری دین برای پیشینه‌سازی قدرت و مطلوبیت فروکاسته می‌شود. (Silva, Conceptions of Religion by ...: ۲۳-۲۶)

براین اساس، از آنجا که دین از طریق تأثیرگذاری بر امنیت و قدرت، مورد توجه قرار می‌گیرد، اصلاحات نظری لازم برای تبیین نقش آن در نظریه‌های روابط بین‌الملل نیز به این دو موضوع محدود و منحصر می‌شود. از این‌رو، «فاکس» و «سندلر» استدلال می‌کنند که واقع‌گرایی برای تحلیل و تبیین تهدید دین در روابط بین‌الملل، باید بعضی از مفروضه‌های خود را مورد بازنگری قرار دهد. اولاً، واقع‌گرایی باید ریشه‌های مذهبی هنجارهای بین‌المللی، به‌ویژه حقوق بین‌الملل جنگ را بپذیرد. ثانیاً، نقش تأثیرگذار عوامل و عناصر داخلی به خصوص دین بر روابط و نظام بین‌الملل را به رسمیت بشناسد. ثالثاً، نظام بین‌الملل، هرج و مرج‌گونه نیست، بلکه بازتاب‌دهنده هنجارهایی چون دین و مذهب است. (Fox and Sandler, Bringing Religion into International Relations: ۱۶۹)

لیبرالیسم نیز باید نقش سازنده هنجارهای مشترک ناشی از دین در تأسیس و تکوین نهادها و هنجارهای بین‌المللی در کاهش و کنترل منازعات بین‌المللی را مدنظر قرار دهد. (Appleby, The Ambivalence of ...; Gopin, Between Eden and ...)

از این اصلاحات، متضمن بازتعریف و بازسازی ماهوی و بنیادی مبانی فرانظری نظریه‌های روابط بین‌الملل نیست.

۲-۴. دین به‌مثابه فرهنگ

در دومین مفهوم‌بندی، دین به‌عنوان بخشی از روابط بین‌الملل تلقی و تبیین می‌شود. دین به صورت یک متغیر مستقل در قالب مفهوم فرهنگ، تعریف شده و نقش آن در سیاست بین‌الملل از طریق تعیین منافع و هویت‌های شکل‌دهنده به آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. در واقع، دین همانند سایر عناصر فرهنگ چون نژاد، قومیت و جنسیت، جزئی از واقعیت سیاسی-امنیتی رشته روابط بین‌الملل است. از این‌رو، دین تا اندازه‌ای اهمیت دارد که بر قدرت و منافع ملی تأثیر می‌گذارد و به توضیح و تبیین رفتار مبتنی بر قدرت و منفعت بازیگران بین‌المللی کمک می‌کند. این مفهوم‌بندی از دین در روابط بین‌الملل نیز، مستلزم و متضمن بازتعریف و بازسازی بنیادی و ماهوی مبانی فرانظری نظریه‌های روابط بین‌الملل نیست؛ چون اگرچه مذهب به‌عنوان یک

متغیر مستقل در چارچوب فرهنگ مدنظر قرار می‌گیرد، ولی عنصر قوام‌بخش و جوهری روابط بین‌الملل به‌شمار نمی‌رود، به‌گونه‌ای که دین، ادعای جایگاه و نقشی تعیین‌کننده در حوزه عمومی ندارد تا سنت سیاست‌محور روابط بین‌الملل و منطق آن را به‌چالش بکشد. لذا، سیاست و دین در روابط بین‌الملل در هم ادغام نمی‌شوند، بلکه دست در دست هم عمل می‌کنند. بنابراین، این مفهوم‌پردازی از دین به نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل نیز امکان می‌دهد که نقش دین را فراتر از تأثیرگذاری مستقیم و بلاواسطه بر موضوعات امنیتی، نادیده بگیرند. (Clynh, Dogma, Praxis and Religious Perspectives on ...; ۵۵-۷۸)

بعد فرهنگی دین در روابط بین‌الملل، به خوبی در نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون انعکاس یافته است. هانتینگتون، دین را عنصر مقوم تمدن تلقی کرده و آن را «یک ویژگی و مشخصه تعیین‌کننده و کانونی تمدن» قلمداد می‌کند؛ به‌طوری که وقتی به ادیان عمده جهان چون اسلام اشاره دارد، آنها را در قالب فرهنگ و تمدن، تعریف و تلقی می‌کند. بنابراین، حتی زمانی که او از واژگان دینی نیز استفاده می‌کند، معنا و مفهوم فرهنگی را مدنظر قرار می‌دهد. به‌نظر هانتینگتون، «تمدن، بالاترین گروه‌بندی فرهنگی و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی است که انسان از آن برخوردار است که وی را از انواع دیگر متمایز می‌سازد. تمدن هم با توجه به عناصر عینی مانند زبان، تاریخ، مذهب، آداب و رسوم، نهادها و هم با توجه به خودشناسی ذهنی و درونی انسان‌ها تعریف می‌شود.» (Huntington, The Clash of Civilizations and...: ۴۸; Fox, The Rise of Religion and...)

۳-۴. دین به‌مثابه جوهر روابط بین‌الملل

در این مفهوم‌بندی، دین فراتر از یک متغیر فرهنگی، به صورت هسته و کانون روابط بین‌الملل تلقی و تعریف می‌شود. دین را نمی‌توان به سادگی از سیاست بین‌الملل جدا کرده و نادیده انگاشت؛ چون دین اساس و مبنای روابط و جامعه بین‌المللی را تشکیل داده و به آن هویت می‌بخشد. دین فراتر از تأثیرگذاری بر منافع و هویت‌ها در قالب فرهنگ، به‌عنوان یک سنت و روایت زیربنایی به عقلانیت معنا بخشیده و هدف آن را تعیین می‌کند.

مفروض اساسی آن است که دین و نظم اخلاقی ناشی از آن، مبنای روابط و جامعه بین‌المللی بوده که بدون فهم و درک آنها، شناخت و تبیین روابط بین‌الملل امکان‌پذیر نخواهد بود. (Silva, *Conceptions of Religion by International Relations*: ۳۱-۳۵)

این تلقی و تعریف از دین و مذهب، مستلزم و متضمن صورت‌بندی مجدد هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی روابط بین‌الملل است؛ چون بدون بازتعریف و بازسازی اصول و مفروضه‌های فرانتزوی نظریه‌های روابط بین‌الملل، تبیین نقش جوهری و زیربنایی دین در کلیه موضوعات و مسایل بین‌المللی، فراتر از نظم و امنیت بین‌المللی، غیرممکن است. از این‌رو، در این رویکرد نظری، مبانی دینی و مذهبی هنجارها، ارزش‌ها و قواعد تنظیم‌کننده و قوام‌بخش روابط بین‌الملل مورد تأکید قرار می‌گیرد، به طوری که حتی اندیشه و تفکر سیاسی واقع‌گرایی نیز در آموزه‌های دینی و مسیحی ریشه دارد. (Morgenthau, *Politics Among Nations*: ۲۴۳)

بنابراین، کنش و واکنش متقابل بین دین، اخلاق و سیاست تصور می‌شود. بر این اساس، تبیین و مفهوم‌بندی دین در روابط بین‌الملل، مستلزم بازگشت دین به حوزه عمومی است؛ زیرا علی‌رغم تلاش و پیش‌بینی سکولاریزم و مدرنیزاسیون، تفکیک دین از سیاست ممکن و مفید نخواهد بود. از این‌رو، بدون توجه به دین و نقش بنیادی آن در روابط بین‌الملل، نظریه‌پردازی و مفهوم‌بندی از آن موفق و مطلوب نخواهد بود. (Rubin, *Religion and International Affairs*: ۲۰-۳۴)

۴-۴. دین به‌مثابه گفتمان حاکم بر روابط بین‌الملل

مفهوم‌بندی دیگر از دین، آن را گفتمان حاکم بر روابط بین‌الملل تلقی می‌کند، به صورتی که نوعی رابطه سلسله‌مراتبی بین دین و روابط بین‌الملل تصور می‌شود که براساس آن، روابط بین‌الملل در چارچوب نظام معنایی دین، معنا می‌یابد. این به‌معنای بازگشت کامل دین به حوزه عمومی و ادغام و مستحیل شدن روابط بین‌الملل در دین است. از این‌رو، گزاره‌ها و آموزه‌های دینی، معنا و مفهوم پیدا کرده، رفتارها و کردارهای سیاسی و بین‌المللی را تعریف و تعیین می‌کنند. هر پدیده و حادثه بین‌المللی، در نهایت ماهیت و محتوای دینی دارد و در

چارچوب سنت‌ها و ارزش‌های دینی معنا و مشروعیت می‌یابد، به‌گونه‌ای که انسان، کلیه تعاریف، تفاسیر و توضیحات خود را در مورد حیات بشری، از طریق دین بیان و اظهار می‌دارد. در نتیجه، دین، هم قادر به توضیح روابط بین‌الملل است و هم توان ارائه راه حل برای مشکلات و معضلات بین‌المللی را دارد. (Silva, Ibid: ۳۶-۴۲)

۴-۵. الهیات سیاسی بین‌الملل

در چارچوب الهیات سیاسی بین‌الملل، دین به‌عنوان یک حوزه و نظام باور مستقل از نظام باور سیاسی تعریف می‌شود. دین دارای منطق، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی خاص خود است که با هستی‌شناسی مادی و معرفت‌شناسی و روش‌شناسی اثبات‌گرایی روابط بین‌الملل متفاوت و متمایز است. اگرچه میانی فرانظری دین را نمی‌توان در حوزه سیاست و روابط بین‌الملل به کار برد، اما امکان بررسی و مطالعه رابطه نظری این دو وجود دارد. الهیات سیاسی بین‌الملل به‌عنوان یک روش‌شناسی، امکان تبیین و توضیح این رابطه را فراهم می‌سازد. براساس الهیات سیاسی بین‌الملل، شناخت روابط بین‌الملل بدون درک و فهم پیگیری هویت‌های مبتنی بر دین از سوی بازیگران بین‌المللی امکان‌پذیر نخواهد بود. این امر به‌معنای ادغام دین در روابط بین‌الملل یا برعکس نیست، بلکه متضمن و مستلزم حفظ استقلال این دو حوزه هستی‌شناختی است. بنابراین، تعریف و تبیین هستی‌شناسی دین ضرورت و اهمیت می‌یابد. بخشی از دین هستی‌شناسی آن است که رفتارهای مبتنی بر ایمان را هدایت و راهنمایی می‌کند، همچنین به واقعیت‌های استعلایی ارجاع می‌دهد که آن را از طریق منطق اثبات‌گرایی تجربی خردگرا نمی‌توان آزمود. (Ibid: ۴۳-۴۷)

کوبالکوا، در چارچوب الهیات سیاسی بین‌الملل استدلال می‌کند که امکان تبیین رابطه متقابل دین و روابط بین‌الملل در نظریه‌های جریان اصلی و حتی سازه‌انگاری متعارف وجود ندارد، اما سازه‌انگاری قاعده‌محور «نیکلاس اونف»، امکان مطالعه کنش و واکنش دین و روابط بین‌الملل، ضمن حفظ استقلال هستی‌شناسی آنها را مهیا می‌سازد. این نوع سازه‌انگاری، یک نوع علم انسان‌شناسی اجتماعی است که چگونگی تأثیرگذاری قواعد بر وجوه و ابعاد غیرزبانی

حیات بشری را توضیح می‌دهد. سازه‌انگاری قاعده‌محور، کلمات، کنش‌های کلامی و قواعد را به‌عنوان عناصر عمده تعامل بشر و دیدگاه او نسبت به جهان، تعریف و تلقی می‌کند. (Kubalkova, Towards an International Political Theology: ۶۸۶- ۶۸۷)

براساس الهیات سیاسی بین‌الملل، دین عبارت از نظامی از قواعد عمدتاً راهنمایی‌کننده و کردارها و رویه‌های مربوط به آن برای توضیح معنای هستی از جمله هویت و انگاره‌ها در مورد نقش و جایگاه فرد در جهان است که رفتار افرادی که از روی ایمان، به ارزش و درستی این قواعد اعتقاد دارند را بر می‌انگیزد و هدایت می‌کند. دین به‌عنوان قواعد از طریق کنش‌های گفتاری بیانی و قواعد آموزشی و راهنمایی‌کننده، اظهار و ابراز می‌شود. از این‌رو، ایمان، نوعی از استدلال و احتجاج است که بر لذت‌طلبی و مطلوبیت‌خواهی استوار نیست. (Ibid: ۶۶۹)

نتیجه

انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب فراملی بزرگ است که دارای بازتاب‌های عملی و نظری قابل توجهی در روابط و نظام بین‌الملل بوده است. گرچه پیامدهای عملی انقلاب اسلامی ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، اما بازتاب‌ها و آثار نظری آن کمتر تجزیه و تحلیل شده یا کاملاً از آن غفلت شده است، در حالی که بازتاب‌های مستقیم و غیرمستقیم انقلاب اسلامی ایران در ادبیات نظری و نظریه‌های روابط بین‌الملل غیرقابل انکار است. گرچه شاید رابطه علی و بلاواسطه‌ای بین انقلاب اسلامی و تحولات نظری در روابط بین‌الملل وجود نداشته باشد، اما اثرپذیری غیرمستقیم و با واسطه نظریه‌های مختلف در این رشته مطالعاتی، مورد اذعان نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل است.

بازتاب نظری انقلاب اسلامی ایران، به‌ویژه از طریق احیای اسلام سیاسی، سبب تقویت و تکوین جنبش‌های اسلامی و بازگشت نقش‌آفرینی دین در عرصه روابط و مناسبات بین‌المللی شده است، به‌طوری که هر یک از این تحولات، چالش‌های بنیادی را برای نظریه‌های رایج در روابط بین‌الملل خلق کرده است. واکنش رشته روابط بین‌الملل به این چالش‌ها نیز در قالب

سه الگوی نقد نظریه‌های جریان اصلی، بازنگری و بازسازی مفروضه‌ها و اصول نظریه‌های رایج و سرانجام، مفهوم‌پردازی و نظریه‌پردازی‌های نوین در روابط بین‌الملل بوده است. پیشنهاد بعضی از واقع‌گرایان، مبنی بر ضرورت به رسمیت شناختن نقش بازیگران غیردولتی و ایده‌ها و انگاره‌ها به‌عنوان انگیزه رفتاری در روابط بین‌الملل، یکی از این پیامدهای نظری است. در نظر گرفتن نقش دین به‌عنوان مبنای هنجارها و نهادهای بین‌المللی از یک سو و تأثیر ایده‌ها و انگاره‌ها بر سیاست خارجی در نظریه لیبرالیسم را از سوی دیگر، می‌توان دومین بازتاب نظری تحولات ناشی از انقلاب اسلامی دانست. سومین پیامد نظری غیرمستقیم انقلاب اسلامی ایران، توجه و تأکید بیشتر نظریه‌های سازه‌انگاری و مکتب انگلیسی به نقش تنظیمی و تکوینی هنجارها و ارزش‌های دینی در تنظیم و تکوین روابط و جامعه بین‌المللی بوده است. این مطالعات نظری در مورد نقش مذهب در روابط بین‌الملل، به‌ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر افزایش چشمگیری داشته است. تحولات ناشی از انقلاب اسلامی ایران در روابط بین‌الملل، مفهوم‌پردازی و نظریه‌پردازی‌های جدیدی نیز در این حوزه را برانگیخته است. نظریه‌پردازی و مفهوم‌بندی در چارچوب حوزه مطالعاتی انقلاب، جنبش‌های اسلامی، اسلام سیاسی و دین، مشهودتر و چشمگیرتر است؛ زیرا بعضی از نظریه‌پردازان و صاحب‌نظران تلاش کرده‌اند تا چرایی و چگونگی تأثیرگذاری انقلاب، جنبش‌های اسلامی، اسلام سیاسی و دین بر روابط بین‌الملل را تبیین نظری کنند، به‌گونه‌ای که می‌توان از پردازش نظریه‌های انقلاب، جنبش‌های اسلامی، اسلام سیاسی و دین در روابط بین‌الملل سخن گفت؛ تحول نظریه‌ای که ماهیت و مبنای سکولار روابط بین‌الملل مدرن پس از شکل‌گیری نظم وستفالیایی را با چالش بنیادی روبرو ساخته است.

بنابراین، مهم‌ترین بازتاب نظری انقلاب اسلامی ایران را باید تضعیف و تزلزل گفتمان سکولاریزم در روابط بین‌الملل قلمداد کرد؛ زیرا هر یک از این پیامدها، اصول، مبانی و مفروضات گفتمان سکولاریزم که از قراردادهای وستفالی بر روابط بین‌الملل حاکم و غالب بوده است را به‌چالش می‌کشد. سکولاریزم، متضمن جدایی نهاد دین از نهاد دولت و سیاست

است. مهم‌ترین ویژگی سکولاریزم، انفکاک و تمایز شفاف و شدید بین امور استعلایی و دنیوی است. سکولاریزم در روابط بین‌الملل به معنای عدم نقش‌آفرینی دین به‌عنوان یک عامل تعیین‌کننده در اداره امور بین‌المللی و تدوین و اجرای سیاست خارجی است. سکولاریسم روابط بین‌الملل نیز عبارت از پیگیری اهداف و مقاصد غیرمذهبی چون قدرت، امنیت، ثروت، صلح، ثبات و توسعه اقتصادی، بدون توجه به انگیزه‌های مذهبی و عدم تلاش برای حفظ و ترویج مذهب است. (; Shakman Hurd, The Political Authority of Secularism in ...; Nandy, The Politics of Secularism and ...: ۳۲۱-۳۴۴; Esposito, Islam and Secularism in the Twenty-first Century)

یکی از مهم‌ترین اصول سکولاریزم در روابط بین‌الملل آن است که دولت دارای حاکمیت به‌عنوان تنها نوع انحصاری اقتدار و مرجعیت سیاسی است، نوعی سازمان سیاسی که در آن تنها یک اقتدار عالی در چارچوب سرزمین و قلمرو اعمال می‌شود. از این رو، پس از استقرار نظم وستفالیایی سکولار، دولت دارای حاکمیت، به صورت تنها سامان و سازمان سیاسی درآمد که به اعمال اقتدار قانونی و رسمی می‌پردازد. دولت‌های سرزمینی نیز، نظامی را که با آنارشی مشخص می‌شود، شکل دادند که مهم‌ترین ویژگی روابط بین‌الملل به‌شمار می‌رود. غلبه نظام دولت دارای حاکمیت، به‌مثابه شکست طرح‌واره دیگری برای سازماندهی مرجعیت و اقتدار بین‌المللی بر مبنای دین و مذهب بوده است. این امر نیز به معنای پایان رویه‌ها و رفتارهای سیاسی مبتنی بر مذهب است. در این راستا نخست، متولیان و مقامات دولتی از مداخله در امور داخلی دیگر کشورهای دارای حاکمیت، برای شکل‌دهی به رابطه مذهب و سیاست خودداری می‌کنند. دوم، دولت به‌طور کلی از تعقیب و تحقق اهداف و منافع مذهب از جمله حفظ و ترویج آن در داخل و خارج از قلمروی خود دست می‌کشد. سوم، به تبع آزادی و تکثرگرایی مذهبی، نقش متولیان مذهب و رجال دین در امور دنیوی و سیاسی کاهش و خاتمه می‌یابد.

نوع رابطه‌ای که بین مرجعیت و اقتدار سیاسی و مذهبی پس از وستفالی در روابط بین‌الملل

شکل گرفت، متضمن این موارد است: اولاً، دولت‌ها و کشورها تنها نظام سیاسی مشروع و مقبول در نظام بین‌الملل هستند. ثانیاً، کشورها برای تغییر رابطه بین مذهب و سیاست در سایر کشورها تلاش نمی‌کنند. ثالثاً، متولیان دین و مذهب کارکرد و نقش اندک و ناچیزی در سیاست داخلی و سیاست بین‌الملل ایفا می‌کنند. رابعاً، کشورها در جهت پیگیری و تأمین اهداف و منافع دین و مذهب تلاش و اقدام نمی‌کنند. (Philpott, The Challenge of ...: ۷۰-۷۶)

تأسیس و تثبیت جمهوری اسلامی ایران و احیای اسلام سیاسی، مبنی بر تلاش برای تشکیل دولت اسلامی در سایر جوامع اسلامی، گفتمان سکولاریزم و اصول بنیادین آن را با چالش جدی مواجه می‌سازد؛ زیرا اولاً، دولت اسلامی بر مبنای تلفیق و درهم تنیدگی اقتدار سیاسی و مذهبی شکل گرفته و عمل می‌کند، به طوری که حاکمیت ملی در طول حاکمیت الهی اعمال می‌شود. دوم، دولت اسلامی علاوه بر پیگیری منافع و اهداف ملی، درصدد تحقق و تأمین اهداف و منافع دینی از جمله توسعه و ترویج مذهب در درون و برون قلمروی سرزمین و مرزهای ملی است. سوم، در دولت اسلامی، نقش نهادها و مراجع دینی در امور سیاسی، اساسی و تعیین‌کننده است، به گونه‌ای که هر دو اقتدار سیاسی و مذهبی توسط آنان اعمال می‌شود. چهارم، در چهارچوب نظم سیاسی - اجتماعی اسلامی، تنها واحد سیاسی - اخلاقی و مرجع وفاداری سیاسی، ملت - دولت سکولار نیست که امنیت و رفاه آن بر کلیه بازیگران و واحدهای سیاسی مرجع و مقدم باشد، از این‌رو، اولاً، مهم‌ترین معیار و عامل هویت و وفاداری سیاسی، اسلام است که مسلمانان به آن توسل می‌جویند. (Lewis, Islamic Revolution) ثانیاً، حفظ موجودیت اسلام و تأمین سعادت امت اسلامی و بشریت نیز در کنار منافع ملت - دولت ضرورت می‌یابد. پنجم، مرزهای جغرافیایی ملی، تعیین‌کننده مرز سیاست داخلی و سیاست خارجی نیست، بلکه عقیده، مرز بین خودی و غیرخودی را تعریف و ترسیم می‌کند، لذا دولت اسلامی مکلف به تعقیب و تأمین منافع همه مسلمانان است.

منابع

فارسی

۱. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، «تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل»، تهران، دو فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۸۲.
۲. _____، «نظریه نهادگرایی نئولیبرال و همکاری‌های بین‌المللی»، تهران، فصلنامه سیاست خارجی، سال دوازدهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۷.

انگلیسی

۳. Appleby, R. Scott, *The Ambivalence of the Sacred: Religion, Violence, and Reconciliation*, New York, Rowman and Littlefield, ۲۰۰۰.
۴. Berman, Sheri, "Islamism, Revolution and Civil Society", *Perspective on Politics*, vol. ۱, ۲۰۰۳.
۵. Brenner, William, "In Search of Monsters: Realism and Progress in IR Theory after September ۱۱", *Security Studies*, vol. ۱۵, No.۳, July-September ۲۰۰۶.
۶. Clouser, Roy, *Knowing with the Heart: Religious Experience and Belief in God*, Downers Grove, intervarsity press, ۱۹۹۹.
۷. Devetak, R , "*Critical Theory*", in Burchill and Linklater, *Theories of International Relations*, London, Macmillan, ۲۰۰۱.
۸. _____ , "*Postmodernism*", in Burchill and Linklater, *Theories of International Relations*, London, Macmillan, ۲۰۰۱.
۹. Dunne, T, *Inventing International Society: A History of the English School*, London, Macmillan, ۱۹۹۸.
۱۰. Esposito, John. L , "Islam and Secularism in the Twenty- first Century", in John L. Esposito And Azzam Tamimi, eds, *Islam and Secularism in the Middle East*, New York, New York University press, ۲۰۰۰.
۱۱. _____ , *The Iranian Revolution: It's Global Impact*, Florida,

University Press of Florida, ۱۹۹۰.

۱۲. _____, **Political Islam: Revolution, Radicalism, or Reform**, Boulder, Colo, Lynne Reinner, ۱۹۹۷.
۱۳. Fox, Jonathan, "The Rise of Religion and the fall of the Civilization Paradigm as Explanations for Intra- state Conflict", **Cambridge Review of International Affairs**, vol. ۲۰, No. ۳, September ۲۰۰۷.
۱۴. Fox, Jonathan, and Sandler, S, **Bringing Religion into International Relations**, New York, Palgrave Macmillan, ۲۰۰۴.
۱۵. Gergez Fawaz, **The Far Enemy**, New York, Cambridge University Press, ۲۰۰۵.
۱۶. Gopin, Marc, **Between Eden and Armageddon: The future of world religions, violence and peacemaking**, Oxford, Oxford University press, ۲۰۰۰.
۱۷. Halliday, Fred, **Revolution and World Politics**, London, Macmillan press, ۱۹۹۹.
۱۸. _____, **The Middle East in International Relations: Power, Politics and Ideology**, Cambridge, Cambridge University press, ۲۰۰۵.
۱۹. Hasenclever, A and Rittberger, V, Does Religion Make a Difference? Theoretical Approaches to the Impact of Faith on Political Conflict", in Petito and Hatzopoulos, **Religion in International Relations: The Return from Exile**, New York, Palgrave Macmillan, ۲۰۰۳.
۲۰. Hinnebusch, Raymond, "The Politics of Identity in Middle East International Relations", in Louis Faweett, **International Relations of the Middle East**, Oxford, Oxford University press, ۲۰۰۵.
۲۱. Hoffman, Bruce, **Inside Terrorism**, New York, Columbia University press, ۲۰۰۶.
۲۲. Huntington, Samuel R, **The Clash of Civilizations and the Rethinking of World Order**, New York, Simon and Schuster, ۱۹۹۶.
۲۳. Juergensmeyer, Mark, **Terror in the Mind of God**, Berkeley, University

of California press, ۲۰۰۰.

۲۴. Kubalkova, Vendulka, "Towards an International Political Theology", *Millennium*, vol. ۲۹, No. ۳, ۲۰۰۰.
۲۵. Lewis, Bernard, "Islamic Revolution", *The New York Review of Books*, vol. ۳۴, No. ۲۱-۲۲, January ۲۱, ۱۹۸۸.
۲۶. CLynch, "Dogma, Praxis and Religious Perspectives on Multiculturalism, in Petito and Hatzopoulos (eds), *Religion in International Relations: The Return from Exile*, New York, Palgrave Macmillan, ۲۰۰۳.
۲۷. Mamdani, Mahmood, *Good Muslim, Bad Muslim*, New York, Pantheon, ۲۰۰۴.
۲۸. Mendelsohn, Barak, "Sovereignty Under Attack: The International Society Meets the al Qaeda Network", *Review of International Studies*, Vol. ۳۱, ۲۰۰۶.
۲۹. Morgenthau, Hans J., *Politics Among Nations*, New York, Alfred Knopf, ۱۹۸۵.
۳۰. Nandy, Ashis, "The Politics of Secularism and the Recovery of Religious Toleroition", in Rajeev Bhargava, ed, *Secularism and its Critics*, Oxford: Oxford University press, ۱۹۹۸.
۳۱. Noam Chomsky, "۹/۱۱", New York: Steven Stories Press, ۲۰۰۱.
۳۲. Own, Rager, State, *Power and Politics in the Making of the Modern Middle East*, London, Routledge, ۲۰۰۴.
۳۳. petito, F, and Hatzopoulos, *Religion in International Relations: The Return from Exile*, New York, Palgrave Macmillan, ۲۰۰۳.
۳۴. Philpott, Daniel, "The Challenge of September ۱۱ to Secularism in *International Relations: World Politics* ۵۵, October ۲۰۰۲.
۳۵. Pype, Robert, *Dying to Win: The Strategic Logic of Suicide Terrorism*, New York, Random House, ۲۰۰۶.
۳۶. Ramazani, R.K, *Revolutionary Iran: Challenge and Response in the*

Middle East, Baltimore, John Hopkins University Press, ۱۹۸۶).

۳۷. Riesebrodt, Martin, "Religion in Global Perspective" in Mak Juergensmeyer, ed., *The Oxford Handbook of Global Religions* (Oxford, Oxford University press, ۲۰۰۶).
۳۸. Rubin, B., "Religion and International Affairs". In D. Johnson and C. Sampson, *Religion, the Missing Dimension of Statecraft*, New York, Oxford University press, ۱۹۹۴.
۳۹. Samuel Huntington, *The Clash of Civilizations and the Remaking of the World Order*, New York, Simon and Schuster, ۱۹۹۶.
۴۰. Shakman Hurd, Elizabeth, "Political Islam and International Relations", *Paper Presented at the Annual Meeting of the American Political Science Association*, Philadelphia, Pennsylvania, August ۳۱, ۲۰۰۶.
۴۱. Shakman Hurd, Elizabeth, "The Political Authority of Secularism in International Relations", *European Journal of International Relations*, vol. ۲, No. ۲, ۲۰۰۴.
۴۲. Silva, Guilnerme de Araujo, "Conceptions of Religion by International Relations", *paper presented at the Annual convention of International Studies Association*, ۲۲-۲۵ March ۲۰۰۶, sanDiego, United States.
۴۳. Smith, Steve "The United States and the Discipline of International Relations: Hegemonic Country, Hgemonic Discipline", *International Studies Review*, vol. ۴, No. ۲, Summer, ۲۰۰۲.
۴۴. Snyder, Robert S. , "September ۱۱ and IR", *Paper presented at the International Studies Association in Sanfrancisco*, March ۲۶, ۲۰۰۸.
۴۵. _____, "The US and Third World Revolutionary States: Understanding the Breakdown in Relations", *International Studies Quarterly* ۴۳, ۱۹۹۹.
۴۶. Stern, Jessica, *Terror in the Name of God*, New York, Harper Collins, ۲۰۰۵.
۴۷. Thomas, Scott M., "Religion and International Relations", in K.R. Dark, *Religion and International Relations*, New York, Palgrave Macmillan,

تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر نظریه‌های روابط بین‌الملل □ ۴۱

۲۰۰۰.

۴۸. _____ , ***The Global Resurgence of Religion and the Transformation of International Politics. The Struggle for the Soul of the Twenty-first Century***, New York, Palgrave Macmillan, ۲۰۰۵.
۴۹. Tibi, Bassam, "Post- Bipolar Order in Crisis: the Challenge of Politicized Islam", ***Millennium, Journal of International Studies***, vol. ۲۴, No.۳, ۲۰۰۰.
۵۰. Walt, Stephen, and John Mearsheimer, ***The Israeli Lobby***, New York, Alfred A. Knopf, ۲۰۰۷.
۵۱. Waltz, Kenneth, ***Theory of International Politics***, New York, Random House, ۱۹۷۹.
۵۲. Waltz, Kenneth, "The Politics of Peace", ***International Studies Quarterly***, vol. ۱۱, No.۳, September ۱۹۶۷.
۵۳. Weinberg, L. and Pedahzur, A., eds., ***Religious Fundamentalism and Political Extremism***, London, Portland, Frank Cass, ۲۰۰۴.
۵۴. Wendt, Alexander, ***Social Theory of International Politics***, Cambridge, Cambridge University press, ۱۹۹۹.

